# علی مع الحق والحق مع علی



رسالہ ہدایہ رہنمائے صراط مستقیم مستوی

موسوم بہ



# دلیل قوی بر حقیقت دین مرتضوی

تصنیف منیف

سرکار شریعتمدار حجۃ الاسلام حضرت علامہ شوشتری موسوی

مطبع ہدایت قلوب نظارہ
در معیار نقوی مجلس بک

بسم الله الرحمن الرحیم

## سبب تالیف این رساله معجله و پارهٔ از احوال مکتوب له

این رساله است موسوم بدلیل قوی بر حقیقت دین مرتضوی که این اضعف الناس سید محمد عباس موسوی برای هدایت مولوی عبد القوی ارتجالا قلم برداشته نگاشته و آنمرحوم از تلامذه مولوی مخدوم و از جملهٔ طلاب علوم و ارباب فهوم و بغایت آرمیده و سنجیده و درست گفتار و درست کردار و آزموده کار بود و لیکن با اهل سنت می آمیخت و از اهل حق میگریخت چه مرحوم حکیم میر جعفر شوستری او را برای تادیب اطفال نگاه داشته بود و خیلی تفقد و دلجوئی و پاس خاطر او مینمود و شصت سال در تعلیم علم عالیشان و تدریس این بیچارگان و دیگر اخوان و صبیان اشتغال داشت و دقیقه از لوازم خدمت و مراسم محبت فرو نمیگذاشت تا اینکه بر بستر بیماری افتاد

ودل برجان او نهاد پس در عالم خواب جناب ولایت مآب امیر المؤمنین
رادیدکه میفرماید اے بندهٔ خدا بیا که پیغمبر خدا ترا میطلبد میگوید ناگهان جناب
رسالتماب را پیش روی خود و جناب سیدة النساء را در خانه چادر سفیدے
بردوش کشیده دیدم پس حضرت امیر المؤمنین بمن فرمودند که جناب نبوی
میفرماید که اے مرد مترس و غم مخور و من براے تو در روز آخرت ضامن ہستم
یا اینکه گفت ضمانت بهشت مینمایم و این در جلد وے آنست که خدمتگذاری
ذریت و اولاد من نموده و احسان بایشان کرده پس چون بیدار شد
از مرض در خود نشانی نیافت و هر گاه که واقعهٔ خواب را به پیش یکی از اشخاص
نقل کرد او بترک مذهب تسنن و اختیار نمودن تشیع مشوره داد و قبول نکرد
و گفت که ما اہل سنت در حقیقت شیعه ایم و مرا از شنیدن این خواب استعجاب
روداد که با وجود تسنن چگونه پیغمبر خدا ضمانت او فرموده و در کتاب روح القرآن
بعد از ذکر این حکایت نوشته ام که اگر این خواب است است پس البته
این مرد قبل از موت خود انشاء الله شیعه و مستبصر خواہد شد چنانکه در حدود
سنه یکهزار و دو صد و شصت هجری که دو سال بر نقل اینحکایت گذشته بود
مولوی مذکور باز بیمار افتاد و دران هنگام این رساله نوشته پیش بردم

ودرمیان آن خواب مذکور را نیز بیادش آوردم بعد از مطالعهٔ این مقالهٔ و
خواندن رسالهٔ حقیر را در تخلیهٔ طلبیده اقرار بعقائد حقه نمود و باز از ان مرض شفا یافت
و بعد از پنجماه که بیست و دوم ماه مبارک رمضان بود ازین عالم رحلت کرد
وشب وفاتش شب دفن حضرت امیر المومنین وشب دفنش شب قدر واقع
شد و بعد از انتقالش علمائے اہلسنت که با او موافقت و مصادقت داشتند
از راه ظلم و غفلت من بتغسیل و تکفین او پرداختند و مرا از تجهیزش مانع آمدند
و لکن نماز بر جنازه او خواندم و تلقینش نمودم و این از سوانح عجیبه و حوادث غریبه بود

وَكَمْ لِلّٰهِ مِنْ لُطْفٍ خَفِيٍّ
وَالسَّلَامُ

۱۷۲۳۳
الف ۲۷



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی محمد و
آله الطاهرین

اما بعد عرض میکند اضعف الناس سید محمد عباس در خدمت سراپا افادت
جناب مستطاب معلی القاب زهد و ورع انتساب مولوی عبدالقوی هدی الی
الصراط السوی که این چند کلمه ایست مختصر به از کبریت احمر که بمحض رضا جوئی
الهی و خالصةً از روی خیر خواهی گذارش میشود چونکه حق آنجناب بر ذمه من
عظیم است و آنجناب را بر حال من محبت و شفقت قدیم نخواستم از چنین امر
که باعث بهبودی باشد پهلوتهی نمایم و حرف حق را از جنس خود بپوشانم و چون
در عرض این مطلب غیر از خوشنودی رب هیچ غرض و سبب در میان نیست البته
بگوش دل و سمع قبول خواهند شنید و حرف حرف را بر لوح سینه خواهند کشید

وچگونہ عاقل قبول بخند امریرا کہ دران سراسر ضرر وصلح او باشد و گوئیدہ در جلدے
آن اجرتی نمیخواہد بلکہ ممنون شود اتبعوا من لا یسئلکم اجرا وھم مھتدون
توضیح اینمقال آنکہ دین آباے وتقلید کبراے بے تحقیق حال مذموم است و
در قرآن مجید در چند مقام مذمت او وارد شدہ وانا وجدنا اباءنا از زبان
کفار منقول گردیدہ ازین راہ حقیر نیز در ابتداے تحصیل تنقیح وتحقیق مذہب نمودم
وروز وشب در سیر کتابہاے اہلسنت بودم وکتب معتبرہ ایشانرا مثل صحیح
بخاری وسنن ابی داؤد ومشکوۃ شریف وصواعق محرقہ بغور وتامل دیدم وچون
بدولت آنجناب و محنت بحسبات قوت مطالعہ داشتم مطالب انجوبی فہمیدم
پس قسم بخداے عظیم کہ حقیت مذہب تشیع ازین کتب من الخ وظاہر شد
وجناب میدانند کہ مرا عادت دروغگوے نیست و کوچہ مکر وفریب بلد نیستم
اشھد باللہ وکفی باللہ شھیدا کہ دوستی اہلبیت باعث رضاے یزدانی
وموجب دخول بہشت جاودانی است نہ دوستی خلیفہ اول وخلیفہ ثانی حقتعالے
میفرماید قل لا اسئلکم علیہ اجرا الا المودۃ فی القربیٰ یعنی بگو ہیچ مزدیراے
خود در بارے ہنماے شما نمیخواہم مگر دوستی اقارب خود را نفرمود کہ الا مودۃ
ابی بکر واز روے کتب اہلسنت و جماعت ثابت میشود کہ علی منی وانا

منه وهو ولی کل مومن بعدی درشان امیرالمومنین وارد شده نه درشان خلفائے دیگر چنانچہ ابن حجر که از علمائے اہلسنت است در صواعق محرقه آورده وہم در دفاتر معتبره منقول است که جناب سالتمآب در مقام غدیر خم فرود کش شدند و منبری از پالان شتر ساختند و دست علی را گرفته برداشتند و فرمودند که من کنت مولاه فعلی مولاه بعد ازان عمر بن خطاب خطاب بجناب امیر کرد و گفت هنیئا لک اصبحت مولای و مولی کل مومن و مومنة یعنی مبارکباد ترا که صبح کردی درحالیکه آقا و مولائے من و جمیع مرد و زن گردیدی پس آیا مناسب است که خلیفه ثانی را از علی عمرابن افضل بدانند باوجودیکه او خود آنجناب را آقا و مولائے خود گفته باشد و در صواعق محرقه از خلیفه ثانی منقول است که میگفت اللهم لا تبقنی لمعضلة لیس فیها ابو حسن یعنی خداوندا مرا باقی مگذار از برائے مسئله دقیق و امر مشکلے که دران معرکه جناب علی نباشد و در اکثر کتابہا حتی که در نحو میر موجود است لولا علی لهلک عمر و ازین سخن پیداست که وجود امیرالمومنین باعث نجات عمر شد البته از و بهتر خواهد بود و در کشاف وغیره منقول است که عمر میگفت کل الناس افقه منی حتی المخدرات یعنی تمام مردمان از من در فقه بیشتر اند حتے که

پیرۂ زنان پس ہر گاہ چنین کسی بر عالم سر لو کشف الغطاء و مورد حدیث انا
مدینۃ العلم و علی بابہا پشیدستی کند کجا روا ست و سراسر خطا ست گمان دارم
کہ اگر ہر کدام طالب علم بجای مولوی ظہور اللہ می نشست و خود را بہتر از وشان
میدانست مولوی صاحب انا گوارنمیشد خطبۂ شقشقیہ کہ بلا شک و مریہ فرمودہ
جناب امیر المومنین است آنرا ملاحظہ فرمایند پیش حقیر موجود است حضرت در ابتدای
آن میفرمایند کہ آگاہ باشید قسم بخدا کہ ابوبکر خلافت را بتکلف و تصنع گرفت و تحقیق
کہ او میدانست کہ من قطب آسیای خلافت ہستم سیلاب علم و کمال از وجود
من فرو میریزد و طائر وہم و خیال بکنگرہ مراتب من نمیرسد میفرمایند فطفقت
ارتأی بین ان اصول بید جذاء او اصبر علی طخیۃ عمیاء حاصل
معنی اینکہ چون ابوبکر بر مسند خلافت نشست من پیش خود فکر کردم کہ آیا با و جہاد
کنم با وجود بیدست و پایی یا اینکہ بر مصیبت تیرہ و تار و دران حالت محنت
و بلا صبر نمایم آخر صبر را بر گزیدم در حالیکہ چشم غبار آلود و دل پر از غصہ بود
ارث تراثی نہبا میدیدم کہ میراث مرا بغارت میبرند و در تمام خطبۂ شقشقیہ
مذمت خلفاے ثلثہ موجود است ہر کہ خواستہ باشد بہ بیند و فضلای اہلسنت مثل
ابن اثیر و ابن خشاب و ابن ابی الحدید و مجد الدین فیروز آبادی صاحب قاموس

اقرار میکنند باینکه خطبه بلاشک و شبهه فرموده علی بن ابیطالب است مع ان فیها من الفصاحة ما هو محیر صادق بیان صاحبها هو القرآن الناطق پس کسیکه دوستی علی داشته باشد باید که بآخلفای ثلثه میل و رغبت نکند و از افعال و اطوار شان بیزاری نماید و در صحیح بخاری که بعد از کتاب باری هیچ کتابی را صحیح تر از ان نمیدانند منقول ست که چون پیغمبر خدا بروز پنجشنبه در مرض الموت بدرد شدید مبتلا شدند کاغذ و دوات طلبیدند و فرمودند که وصیتی برای شما بنویسم که اگر بران عمل کنید هرگز گمراه نشوید عمر گفت که این مرد هذیان میگوید و درد بر او شدت کرده است پس از قلم و دوات ممانعت نمود و بعضی از اصحاب پیروی قول عمر کردند و بعضی بر خلاف او حرف میزدند و شور و غلغل برخاست و پیغمبر خدا آزرده شده فرمودند که برخیزید از پیش من لا ینبغی عندی التنازع پس ابن عباس که راوی اینحدیث است روز پنجشنبه را یاد میکرد و میگریست پس چنین اطوار ناشائسته را ملاحظه فرمایند پیغمبر که محبوب خدا و مورد قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله باشد ناخوشی و آزردگی او چه ثمر وارد و از حدیث قرطاس ظاهر است که عمر چه قدر آنجناب را آزرده کرد که با وجود خلق عظیم حوصله آنحضرت تنگ شد و فرمود که قوموا عنی آیا شور و فریاد در حضور پیغمبر باعث نارضامندی

خدا نخواهد بود دیا و چو دیکه حقتعالی فرموده است لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و دشمنی عمر با اہلبیت رسالت از حد تواتر گذشته است و حقیر این سخنان را پاس ادب آنمخدوم بر زبان نمی آوردم الحال چون می بینیم که آنمخدوم بیمارند و سفر ناگزیر مرگ در پیش دارند بیت ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی * کاین ره که تو میروی بترکانست * عرض این مطلب درینوقت عین ادب دانستم بیت اگر بینیم که نابینا بچاه است * اگر خاموش بنشینم گناه است * پیش از ینکه آنمخدوم در حال بیماری پیغمبر خدا را بخواب دیده بودند که فرمودند ما از تو راضی نیستیم چرا که خدمت اولاد ما نموده این را تصور فرمائید که اولاد رسول بچندین وسائط ہستیم هرگاه خدمت ما باعث رضائی پیغمبر خدا باشد فاطمہ زہرا علیہا السلام که دختر پیغمبر خدا و پارۂ جگرش بود اذیت دادنش چه قدر خلاف مرضی پیغمبر خدا خواهد بود و کسیکه باغ فدک را از ان معصومه گرفت و دعوی او را نشنید و گفت که پیغمبر را میراث نمیباشد و بر آیه کریمه و ورث سلیمان داؤد نظر نکرد و آنجناب را چنان بیزار نمود که ما دام الحیوة با او حرف نزد حال چنین شخص پیش خدا و رسول خدا چه خواهد بود بنده که نسبت دور و قرابت بعید با پیغمبر دارم آنمخدوم با من انقدر الفت میکنند و گمان ندارم اگر من از آنمخدوم چیزی بخواهم مضائقه نمائید

قبول ادریم کہ فدک حق فاطمہ نبود یا فاطمہ معاذ اللہ از جہالت یا طمع آنرا درخواست
کردہ بود آخر مروت ہم چیزی ہست ابوبکر را میبایست کہ فدک را از روی
احسان باومی بخشید و اورا دختر پیغمبر دانستہ یا فقیر و مضطر انگاشتہ فدک را باو میداد
این چہ بخل و لامت بود کہ خود بر مسند پیغمبر نشستہ باشد و در خانہ فاطمہ فاقہ کشی
شود و چند درخت را ازان معصومہ مضائقہ نماید باز سنیان کہ دوستدار ابوبکر اند
میگویند کہ ماشیعہ ہستیم ہرگز ہرگز کسیکہ دوست خدا ہست او را با تم چہ کار و دوست
پیغمبر را با ابومسیلمہ کذاب چہ علاقہ دوستدار علی را با ابوبکر و عمر و عثمان چہ محبت
و محب حسین را با یزید چہ سروکار یزید کیست پسر معویہ و معویہ کیست کہ حدیث
حربک حربی راشنیدہ با علی دشمنی درزیدہ معویہ ساختہ و پرداختہ عثمان است
و عثمان سرگردہ بنی امیہ و بنی امیہ دشمنان پیغمبر و شجرہ ملعونہ فی القران عبارت
از ایشان ہست بخدای عظیم سوگند کہ ابن حجر در صواعق محرقہ نوشتہ ہست کہ جناب
امیر المومنین بر کنار جہنم ایستادہ خواہند شد و بدوزخ خطاب خواہند کرد کہ این
شخص دوست من است این را بگذار و فلان کس دشمن من است این را بگیر
و نوشتہ است کہ پیغمبر خدا فرمودہ علی منی بمنزلتی من ربی و ابوبکر روزی
با حضرت امیر المومنین ہمراہ بود حضرت او را گفتند کہ پیش برو او گفت کہ

باعتقاد اہلسنت و رنہ فدک قریہ بزرگی بود ۱۲

من هرگز پیش روی نمیتوانم کرد از کسیکه پیغمبر در حق او گفته باشد که مرتبه علی پیش
من چنانست که مرتبه من پیش خداست ملاحظه فرمایند که این چه حرف است
در خلافت بر آنحضرت پیشدستی کرد در راه رفتن اینحدیث یاد آورد آیا در وقت
خلافت فراموش کرده بود پس حقیر از راه خیرخواهی میترسم که مبادا حشر آنمخدوم
با ابوبکر شود و امیدوارم که با جناب امیر المومنین محشور شوید تا آنحضرت دستگیری
شما نموده از جهنم آزاد کنند و اگر نه خدا نخواسته بر سر صراط پشیمانی حاصل خواهد شد
هیچ نفع نخواهد داد بیت بجائیکه دهشت خورند انبیا * تو عذر گنه را چه داری بیا
جسم شما بسیار ضعیف است و نام شما عبد القوی است پس دست آویز محکم
حبل المتین محبت اهلبیت بدست آرید و حدیث انی تارک فیکم الثقلین
ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهلبیتی و انهما لن
یفترقا حتی یردا علی الحوض پیش نظر دارید خدا از گناه ما و شما بطفیل اهلبیت در گذرد
لکاتبه ~ تنی دارم ضعیفی ناتوانی * چو تار عنکبوتش استخوانی * ز دا آتش زمن
این نفس از خطاها * زلال رحمتت خواهم الهی * بده آبی که کام تشنه دارم
ضعیفم تاب این آتش ندارم * خدا انجام بخیر کند و بر کلمه اسلام بمیراند در حدیث
مشهور بین الفریقین است من لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة

یعنی کسیکہ امام زمان خود را کہ حضرت مہدیست نشناختہ باشد بر کفر و جاہلیت مردہ است و علامہ زمخشری در کشاف آوردہ و حقیر بچشم خود دیدہ است کہ زیر آیہ الا المودة فی القربی نوشتہ کہ چون این آیہ نازل شد اصحاب گفتند کہ یا رسول اللہ کدام کسانند این اقربای تو کہ دوستی آنہا واجب است فرمود کہ علی و فاطمہ زہرا و ہر دو فرزند او و نوشتہ است کہ دلالت میکند بر عبد المطلب اینجا کہ از جناب امیر المومنین منقول است کہ فرمود من از حسد و رشک مردم کہ با من داشتند پیش پیغمبر خدا شکایت کردم پس حضرت فرمود کہ آیا تو باین مرتبہ عظیم راضی نمیشوی کہ از جملہ آن چہار کس باشی کہ آنہا در روز قیامت پیش از ہمہ داخل بہشت خواہند شد انا و انت و الحسن و الحسین و ہم از پیغمبر خدا روایت کردہ کہ فرمود بہشت حرام است بر کسیکہ ظلم کردہ باشد بر اہلبیت من و ایذا رساند مرا در باب عترت من و کسیکہ بر اولاد عبد المطلب احسان کند و او مکافات نماید پس من در روز قیامت مکافات احسان او خواہم نمود و پیغمبر خدا فرمود و من مات علی حب ال محمد مات شہیدا الا و من مات علی حب ال محمد مات مغفورا الا و من مات علی حب ال محمد مات تائبا الا و من مات علی حب ال محمد مات مومنا مستکمل الایمان الا و من مات علی حب ال محمد

بشرہ ملک الموت بالجنۃ ثم منکر ونکیر الا ومن مات علی حب ال محمد یزف الی الجنۃ

کما تزف العروس الی بیت زوجہا الا ومن مات علی حب ال محمد فتح لہ فی قبرہ بابان الی الجنۃ

واین حدیث طولانی است برہمین قدر اختصار کردہ شد خلاصہ اینکہ بردوستی

آل محمد از دنیائی فانی بسرای جاودانی انتقال باید کرد تا مرتبہ شہادت حاصل

شود ودر گوشۂ پروحشت قبر دروازہ بہشت بکشاید ومحبت عمر ہیچ بکار نمی آید

کہ او بیچارہ خود وسیلہ نجات در دست ندارد واللہ العظیم کہ در تفسیر در منثور تصنیف

ملا جلال الدین سیوطی دیدم کہ از ابن عباس روایت کردہ کہ گفت پیغمبر خدا بعمر

بن خطاب فرمود کہ چہ حال تو خواہد بود ای عمر در وقتیکہ ترا بزمین سپارند و بقدر

سہ دست در یکوجب در یکدست و یکوجب قبر راکندہ باشند ودر انحال منکر ونکیر بصورت

مہیب ورنگ سیاہ موہائی خود را کشیدہ داخل قبر تو شوند کان اصواتہما الرعد القاصف

وکان اعینہما البرق الخاطف یعنی گویا کہ آواز شان آواز رعد سخت غرندہ

وچشمہائی شان برق ربائندہ باشد وہمراہ شان تازیانہ باشد کہ اگر تمام امت من

مجتمع شوند آنرا نتوانند برداشت وآن تازیانہ بردست آن فرشتگان سبکتر نماید

از عصائیکہ من دارم پس ترا امتحان نمایند وملامت وعقوبت نمایند ضربا کہ بہا ضربہ

تصیر بہا رمادا یعنی بآن تازیانہ ترا بزنند چنانکہ خاکستر شوی پس ملاحظہ فرمائید

که هرگاه حال عمر چنین باشد که در قبر مثل کفار و فجار معذب شود احوال دوستاران
او چه خواهد بود و از و توقع شفاعت کدام کس خواهد داشت و دنیا ناپائدار است
و حیات ناستوار و عالم دریای خونخوار و گوشهٔ قبر تیره و تار و معامله حساب و کتاب در
روز شمار با پادشاه جبار قهار و آخر کار جنت است یا نار علی و شیعته هم الفائزون
و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون تعجب است از کسانیکه
بر اهلبیت تعدی نمودند و بطمع زخارف دنیا از نعمت جاودانی دست کشیدند
ابن ابی الحدید در قصیدهٔ لامیه در حق جناب امیر المومنین گوید شعر

عجبا لقوم اخروك وكعبك العالي وجد سواك اضرع اسفل

و تمام قصیده بخط آنمخدوم نزد من موجود است و خلاصه معنی شعر اینکه تعجب است
از قومیکه ترا از دیگران در خلافت موخر داشتند و حالانکه مرتبه و پایه تو بلند است و جداد
دیگران ابتر و پست تر ابن عساکر و ابن نجار و ابن جریر نقل کرده اند که چون آیه
انما انت منذر و لکل قوم هاد نازل شد پیغمبر خدا دست بر سینه خود گذاشت
و گفت که انا المنذر و اشاره بطرف علی کرد و فرمود که انت الهادی یا
علی بك یهتدی المهتدون من بعدی و ازین کلام حصر مستفاد میشود چنانکه
در ایاك نعبد یعنی خاصةً تو هدایت کننده و خاص تو هدایت خواهند یافت

ہدایت یابندگان بعد از وفات من دریں صورت ثابت میشود کہ خلافت بلا فصل برای آنجناب باشد و در تفسیر مدارک زیر آیۂ نجوی مذکورست کہ علی فرمود کہ این آیتی است از کتاب خدا کہ عمل نکردہ است بآن کسی پیش از من و عمل نخواہد کرد کسی بعد من نزد من یک دینار بود پس آنرا خوردہ کردم و چون با پیغمبر مناجات میکردم یک درم را تصدق میساختم و دہ مسئلہ از پیغمبر خدا پرسیدم جوابش شنیدم عرض کردم کہ یا رسول اللہ وفا چیست فرمود وفا عبارت از توحید و شہادت لا الٰہ الا اللہ است عرض کردم فساد چیست فرمود کفر و شرک بخدا آوردن گفتم وما الحق قال الاسلام والقران والولایۃ اذا انتہت الیک الی آخر الحدیث ازین ظاہر میشود کہ حق عبارت از اسلام و قرآن و ولایت و خلافت است اما باین شرط کہ بآن جناب منتہی شود پس مادامیکہ بآنجناب منتہی نشدہ بود بر خلاف حق بود پس خلافت ابوبکر و عمر و عثمان باطل شد و باوجود این ہمہ احادیث صحیحہ صریحہ کہ بر خلافت امیر المومنین علی دلالت میکند قوم قریش جناب امیر را باوجود آن علم و آن نسب و آن شجاعت و آن سخاوت مؤخر کردند و ہیچ سبب مؤخر نمودن معلوم نمیشود الا اینکہ از عمر منقول است کہ گفت صفت مزاح ترا مؤخر کرد پس شمارا بخدا قسم است کہ آیا صفت مزاح

اینقدر معیوب است کہ کسی را کہ خدا و رسول خلیفہ برحق ساختہ باشند و در غدیر
و مقامات کثیر فضائل و مراتب او را علی رؤس الاشہاد بآواز بلند بخاص و عام
رسانیدہ باشند و او خود جامع کمالات و صاحب معجزات و کرامات باشد و
ہدایت و رہنمائی کہ غرض از خلافت ہمان است در و منحصر باشد او را بجرم مزاح
و خوش طبعی کہ سنت پیغمبر است از منصبش بر انند و چنین منصب جلیل را چنید کس
ناکس کہ ہرا ز بر نمیشناختند و از زبان الزام میخوردند حوالہ نمایند صریح مکر و حیلہ
جوئی ازین کلام مستفاد میشود کہ بہانہ مزاح آنحضرت را محروم داشت و لیکن
منصبی کہ خدا بخشیدہ باشد از دفع کردن کسی دفع نمیشود کجا خلافتی کہ بقرآن و
حدیث ثابت باشد و کجا خلافتی کہ بضرب کتک و زور بدست آید و خود خلیفہ
ثانی کہ بانی مبانی بود بفرماید کہ کانت بیعۃ ابی بکر فلتۃ وقی اللہ المسلمین شرھا
خلافت پرگنہ ردولی و علاقہ بہرائچ نیست کہ ہر مستاجر کہ خواستہ باشد پول
خرچ کند و بگیرد ذالک فضل اللہ یوتیہ من یشاء درین مرتبہ علیا و درجہ قصوی
علم کثیر و زہد و ورع و شرافت حسب و نسب و عصمت و پارسائی در کار است
کہ بالاتفاق مخصوص جناب امیر بود و خلیفہ اول میفرمود ولیتکم و لست
بخیرکم و علی فیکم فان استقمت فاعینونی و ان زغت فقوّمونی یعنی امیر و رئیس شما گردیدہ ام

وباوجود علی ابن ابیطالب بشما فضیلت ندارم پس اگر براه راست بردم مدد موافقت
من کنید واگر کجروی نمایم خلافت را از من بستانید وخلافت تالی مرتبه نبوت
است چنانچه شاه ولی الله در ازالة الخفا نوشته پس آیا پیغمبری باختیار مردم است
که هر کرا خواهند بدهند این اندکیست از بسیار وکلی است از هزار واگر تفصیل
درکار باشد کتب احادیث حاضر است به بینند ومذهب پیغمبر را از آل پیغمبر بشنوند
نه از زید وعمرو که اهل خانه احوال خانه خود بهتر میدانند بیگانگان را چه خبر مخفی مباد پس
خیر اندیشی ونظر باحسانهای آنمخدوم کلمه هدایت را بمعرض بیان آورده ام اگر
بر این عمل نمایند هنوز وقتش باقیست وهر گاه عمل نکنند فلم یک ینفعهم
ایمانهم لما راوا باسنا من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم • تو خواه از سخنم پند گیر
وخواه ملال • وما اريد الا الاصلاح ما استطعت وما توفيقي الا بالله عليه
توکلت واليه انيب **فائده جليله** بعضى از بزرگان اهلسنت به مضمون و
جحدوا بها واستيقنتها انفسهم باوجود اینکه بعلم الیقین میدانند که شیخین را
با اهلبیت کرام صاف نبودند وعداوت آنحضرت که موجب خسران وخلود
نیران است اختیار نمودند بر سب وشتم شیخین جسارت نمیکنند گاهی میگویند شاید شیخین را
در باب غصب فدک در میان خود وخدا عذری بوده باشد چنانچه بعضی از شعرای آنها گفته اند

| | |
|---|---|
| اهوی علیا امیر المومنین ولا | ارضی بسب ابی بکر ولا عمرا |
| ولا اقول اذا لم یعطیا فدکا | بنت النبی رسول الله قد کفرا |
| الله یعلم ماذا یاتیان به | یوم القیمة من عذر اذا اعتذرا |

مفادش اینکه امیر المومنین را دوست میدارم و بسبب شیخین راضی نیستم و نمیگویم که اینها بسبب غصب فدک و محروم داشتن دختر پیغمبر کافر شدند خدا میداند که اینها در روز قیامت چه عذر برای این فعل خواهند آورد و مولانا شیخ بهاء الدین عاملی علیه الرحمه در جواب این شعرها فرمود

| | |
|---|---|
| یا ایها المدعی حب الوصی ولم | یسمح بسب ابی بکر ولا عمرا |
| کذبت والله فی دعوی محبته | تبت یداک ستصلی فی غد سقرا |
| وکیف تهوی امیر المومنین وقد | اصبحت فی سب من عاداه مفتکرا |
| فان تکن صادقا فیما نطقت به | فابرأ الی الله ممن خان او غدرا |
| وانکر النص فی خم وبیعته | وقال ان رسول الله قد هجرا |
| اتیت تبغی قیام العذر فی فدک | اتحسب الامر بالتمویه مستترا |
| ان کان فی غصب حق الطهر فاطمة | سیقبل العذر ممن جاء معتذرا |
| فکل ذنب له عذر غداة غد | وکل ظلم یری فی الحشر مغتفرا |

| | |
|---|---|
| فلا تقولوا لمن ایا مر صرفت | فی سب شیخیکم قد ضل وکفرا |
| بل سامحوه وقولوا لانوا خذه | عسی یکون له عذرا اذا اعتذرا |
| فکیف والعذر مثل الشمس متضح | والامر منکشف کالصبح اذ ظهرا |
| لکن ابلیس اغواکم وصیرکم | عمیا وصما فلا سمعا ولا بصرا |

حاصل مضمونش اینکه ای آن کسیکه دعوای محبت وصی بر حق میکنی و بر سب و لعن شیخین جسارت نمی نمائی بخدا که در دعوی محبتش دروغگو میباشی خدا ترا هلاک کند و قریب است که داخل جهنم خواهی شد چگونه لاف تولای امیر المومنین میزنی و نهنه در سب دشمنانش پس و پیش میکنی پس اگر درین کلام صادق هستی باید که اکثر کسیکه باعتراف خودش خائن و غادر بوده و انکار نص غدیر خم نموده و پیغمبر خدا و صاحب ما ینطق عن الهوی را هذیان نسبت داده تبرا نمائی حالا تو آمده بسر اینکه در باب فدک عذری بدست آری آیا گمان میبری که حقیقت کار بتاب و تاب و چرب زبانی پنهان خواهد ماند اگر در غصب حق جگر گوشه رسول فاطمه قول عذر مقبول میشود پس باید که هر گناه را معذرتی و هر ظلم را مغفرتی بوده باشد پس کسیکه تمام عمر در سب شیخین بسر کرده بزعم تان گمراه نباشد بلکه او را نیز معذور باید دید و چنین حرف بر زبان بیارید که شاید او در میان خود و خدا عذری داشته باشد و کیف حال آنکه

عذر این شخص مثل آفتاب روشن و حقیقت امر از صبح صادق اظهر و ابین است
لیکن شیطان شمار اگمراه ساخته و در راه ضلالت بی سمع و بصر انداخته است
و گاهی میگویند که تبرا از شیخین موجب بی ادبیست و صحاب پیغمبر را گفتن قبیح
است و حالانکه بر متتبع سیر واضح و لائح است که صحابه با همدگر خصومت و منازعت
داشتند و بلکه گر راید میگفتند چنانچه در کنز العمّال منقولست که عباس عم بزرگوار
سید ابرار در بعض مکالمات بعمر بن خطاب فرمود که اعضك الله بظن امك
یعنی خدا چنان کند که فرج مادر خود را بدندان بگزی پس اگر بفحوای جدیث
اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم کسی درین باب با عباس که از زمره
اصحاب بلکه اقارب جناب سالتماب بوده اقتدا نموده سب و شتم بزبان آرد
چه عجب ازو عجیب است که از گفتن کلمه لعنت بر عمر برهم میشوند و چنین حدیثها
که دلالت بر منقصت و رذالت عمر وارد در کتب احادیث می آرند این نیز
منجانب الله بوده و از دلائل استقامت این شاه راه است که با وجودیکه سالهای
دراز قلم و سلطنت و ریاست زیر نگین اعدای دین بوده و چرخ ناهنجار بکام
آن اشرار میگردیده و درین مدت مدید دین سدید مضمحل گشته و احادیث کثیره در
مدح شیخین و نقص آئمه مصطفین وضع شده و اضعاف این احادیث کالذ خلعت

وزر کثیر یافتند و درینصورت متوقع چنان بود کہ ہیچ خبر و اثر مدح امیر المومنین و مذمت شیوخ لئام در صفحۂ روزگار باقی نماند لیکن ہنوز اخبار بیشمار در کتب اہلسنت موجود است کہ برائے حضرات معصومین مدح و در حق شیخین قدح ازان کالنور علی شاہق الطور نمایان است چنانکہ برخی ازان مذکور شد و این دلائل کہ نوشتہ ام بطریق تبرع بود چہ اصل خلافت و شرافت جناب امیر در کافہ انام چہ شیعہ و چہ سنی متفق علیہ ست کسی را انکار نیست فرق ہمین است کہ ایشان ادعائے فصل و فضل خلفائے ثلثہ مینمایند و ما آنرا انکار میکنیم و بینہ و شاہد بر ذمہ مدعیست نہ بر عہدہ منکر و معہذا ما آیات کتاب مبین و احادیث خیر المرسلین را شاہد آوردیم وکفی باللہ شہیدا و ما قطع نظر ازین باخبار اہلسنت ہر مطلب را اثابت کردیم ع والفضل ما شہدت بہ الاعداء پس کسیکہ تعصب را حد الجانبین نداشتہ باشد میداند کہ حق بطرف کیست و مناسب اینمقام رو بکار نیست کہ بعد از تالیف این رسالہ در نصاری رو داده و نقلش درینجل ثبت افتادہ

## سوالات مستراسمت از مولوی سلامت علی حنفی

سوال محمدیان چند فرقہ اند جواب ہفتاد و دو فرقہ سوال درین فرقہ ہا کدام یکے بیشتر و بکثرت اند جواب سنت و جماعت و اثنا عشری سوال

امام و مقتدا و مدار الیه که بموجب ایما و ارشادات و کتاب آنها عمل مینمایند
از هر فرقه کدام اند و چند جواب امامان اهلسنت چهار اند امام اعظم و شافعی و
مالکی و حنبلی و هر چهار پیشوا و صاحب کتاب و مقتدای اهلسنت اند و امامان فرقه
اثنا عشری دوازده اند ازین سبب آن فرقه اثنی عشر گفته میشوند سوال امامان
هر دو فرقه با پیغمبر شان چه خویشی و قرابت دارند جواب امامان اهلسنت و
جماعت با پیغمبر خویشی و قرابت ندارند و امامان اثنی عشری
داماد و اولاد پیغمبر و یک جدی اند سوال همه اهلسنت هر چهار امام را برحق و واجب الاطاعة
میدانند و هر چهار را پیروی میکنند یا هر یکی امامی را اختیار کرده واجب الاطاعة
دانسته بر کتاب آن عمل مینماید جواب اهلسنت چهار فرقه اند و بنام امام خود
که پیرو او هستند مشهور اند و بر قول و کتاب همان امام خود عمل میکنند و بغیر یک امام خود
که اختیار کرده اند سه امام دیگر را بر خود واجب الاطاعة نمیدانند سوال فرقه
اثنا عشری هم هر یکی یک امام را از امامان خود اختیار کرده اند جواب هر یکے
دوازده امام را امام خود و واجب الاطاعة میدانند سوال اهلسنت بکدام
علت درمیان چهار امام قول یکی را بر دیگری ترجیح داده و واجب الاطاعة دانسته
آنرا قبول کرده و اثنا عشری چنین نکرده و همه را واجب الاطاعة دانسته مگر

امامان اہلسنت در اقوال و کتاب خود اختلاف کلی دارند که یکی دیگری را اختیار
نمیکند جواب البتہ اختلاف در کتاب دارند سوال از ہمین ثابت میشود
که اہلسنت چہار امام بجاے چہار گواہ بیرونی که از نزدیکان پیغمبر خود نیستند
و نیز در اسناد آنہا اختلاف کلی است و اثنا عشری دوازدہ امام بجاے
دوازدہ گواہ جید که از نزدیکان و اقربایان پیغمبر خود ہمہ متفق القول که در اجتہاد
آنہا اختلاف نیست دارند لہذا یدانست اینجانب و عقلا از گواہی گواہان دوازدہ
امام علیہ السلام دین اثنا عشری بہر نوع اولی و افضل که میان کلام دوازدہ
گواہ اختلافی نیست و دین اہلسنت بسبب اختلافات میان اقوال خود ہا دین
اختراعی ثابت و ظاہر و لیس است این دلیل قوی بر حقیت مذہب تفضیلی

**خاتمہ** للہ الحمد که جناب موے الیہ بعد از مطالعہ این اوراق حقیر را در تخلیہ
طلبیدہ اظہار کردند که من ہمہ مطالب را دانستہ ام و اعتقاد بآن دارم و از اغیار
چہ حقد و چہ کبار بیزارم و در مجلس دیگر فرمودند که میدانم که نجات منحصر
در محبت اہلبیت است و لعنت میکنم بر دشمنان اہلبیت اطہار
(و با تفصیل گفت) و من فضائل علی ابن ابیطالب امیدانم و در معالم التنزیل
تفسیر قرآن حدیث مباہلہ و حدیث عبا را دیدہ ام که پیغمبر خدا

در روز مباہلہ امام حسین علیہ السلام را در آغوش گرفتہ و امام حسن و فاطمہ زہرا
را با خود داشتہ برآمدند و ہمچنین عبارا برآنحضرت انداختند نہ بر خلفائے ثلثہ
و حدیث من کنت مولاہ فعلی مولاہ در اثبات مطلب کافیست
چہ ہرگاہ آنجناب مولائے ہر کسی بودہ باشد پس دیگرا ترا چہ حد ہمسری او خواہد
بود و عمر خود میگفت لولا علی لہلک عمر پس خاک بر خلافتش کہ بپاے
مردی دیگری میکرد و لیکن اظہار این مذہب صلاح وقت خود نمیدانم تا اینجا
ملخص کلام آنجناب بود فایدہ اللہ و سددہ و ھداہ و من یھدی
اللہ فھو المھتدی تم تمامہ و ختم اختتامہ للعاشر من صفر
المظفر سنة ستة و ستين بعد الف و مائتين من ھجرة سيد
البشر صلی اللہ علیہ و الہ الاطہر ما سجع العندليب علی الشجر